



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)﴾

سوره مبارکه «علق» که «علم بالغلبه» آن است و معروف است که بخش اول آن به عنوان اولین کلمات نورانی قرآن کریم است که نازل شده است، پیام رسمی این بخش در مدار تعلیم، تعلّم، معلّم، علم و خصوصیت علم و معلوم است. قرائت و خواندن تنها در تلفظ نیست اگر کسی کتابی را مطالعه کند و این کلمات را جمعاً از کنار ذهنش عبور بدهد این هم یک نحوه قرائت است اما قرائت شایع و روشن همان قرائت کلامی و لفظی است. اصل خواندن که ترغیب به علم است ترغیب به کتاب خوانی است این مطلب اول است؛ اما چه بخواند اسم ربّ را بخواند، اولین درسی که قرآن می دهد توحید است.

بحث‌های توحیدی هم یک سلسله مباحث علمی محض است یک سلسله مسائل علمی و عملی است یعنی جامعه بین حکمتین است. یک وقت است می‌گوییم خدا خالق است یک وقت است می‌گوییم خدا ربّ است. این ربوبیت تقریباً جمع بین حکمت نظری و حکمت عملی است در حکمت نظری کوشش عقل اندیشه‌ورز این است که بفهمد در جهان چه هست و چه نیست، چه بود و چه نبود و مانند آن. از بود و نبود عالم، از هست و نیست عالم، چه چیزی در عالم هست چه چیزی در عالم نیست بحث می‌کند این می‌شود حکمت نظری.

در حکمت عملی بحث در باید و نباید است که چه باید بکنیم چه باید نکنیم. در حکمت نظری محور بحث و علم فعل خداست، در مدار حکمت عملی محور بحث فعل انسان است که انسان چه بکند و چه نکند. اگر گفته شد خدا خالق است صرف اینکه خدا خالق است از هست و نیست و از بود و نبود سخن می‌گوید که خدا جهان را آفرید؛ اما مسئولیتی به عهده انسان باشد که انسان برابر آن طبق حکمت عملی یک باید و نبایندی باید داشته باشد به صورت شفاف و صریح از خالقیت برمی‌آید؛ اما وقتی گفته شد: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ از ربوبیت خدا سخن به میان آمد یعنی او می‌پروراند. او گذشته از اینکه خالق است پرورنده هم هست. در بحث‌های قبل داشتیم که اگر ربوبیت خدا تثبیت شد خالقیت او هم حتماً تثبیت می‌شود. دو تا برهان در مسئله بود که ربوبیت بدون خلقت ممکن نیست: یکی اینکه خود ربوبیت خلقت است چون «کان» ی ناقصه می‌آفریند، کمالی را می‌آفریند به مستکمل می‌دهد قدرتی را می‌آفریند به مستکمل می‌دهد، علمی را می‌آفریند به مستکمل می‌دهد، تربیب همان تکمیل است که مستلزم تربیت است و گرنه اینها دو تا ماده‌اند آن تربیت ناقص است و این «ربّ» مضاعف است.

بنابراین این مضاعف یک باب دارد آن ناقص یک باب دارد، تربیت غیر از تربیب است ولی ربوبیت، مدبر بودن، مربی بودن، تربیب را هم به همراه دارد و اگر خدای سبحان ربّ است مدیر است مدبر است می‌پروراند، طبق دو

برهان حتماً خالق است: یکی اینکه خود پرورش آفریدن کمال و اعطای کمال به مستکمل است، کمال آفریدن به خلقت برمی‌گردد. دوم اینکه اگر خدای سبحان بخواهد جهان را پروراند انسان را پروراند تا نداند انسان خلقتش چیست جهان خلقتش چیست که نمی‌تواند پروراند و غیر از خدا هم احدی عالم نیست که جهان چگونه است و انسان چگونه است تا پروراند و - معاذالله - از علم او خدا کمک بگیرد، طبق این دو حدّ وسط، حتماً ربوبیت به خلقت برمی‌گردد و ذات اقدس الهی هم آفرید و هم می‌پروراند.

وقتی بخواهد پروراند انسان از باید و نباید باخبر می‌شود که پرورش انسان در چیست؟ اوامرش چیست؟ نواهی‌اش چیست؟ فرائضش چیست؟ محرماتش چیست؟ به هر حال چه باید و چه نباید! پس خالقیت خدا به حکمت نظری برمی‌گردد و ربوبیت خدا به حکمت عملی برمی‌گردد که مجموع حکمتین را قرآن با این جمله‌ها دارد بیان می‌کند؛ یکی اینکه در جهان چه هست و چه نیست، خدا هست «و لا شریک له»؛ دوم اینکه چه باید و چه نباید آن عدل‌محور و عقل‌مدار و مانند آن است که یکی پس از دیگری روشن می‌شود.

اما ذات اقدس الهی بعد از اینکه اصل خالقیت و ربوبیت را مطرح کردند و به انسان فهماندند که زادگاه آفرینش او علقه است، زادگاه آفرینش او ﴿لَمْ يَكُنْ نُطْقَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾^۱ است و به او بفهماند که ذات اقدس الهی از چیزی که قابل ذکر نیست ﴿هَلْ أُنِیْ عَلَى الْإِنْسَانِ حَیْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً﴾^۲ او را به این صورت درآورد؛ اینها جزء درس‌های اولیه قرآن کریم است که ذات اقدس الهی به رسول خود فرمود اینها را بخوان! «إِقرأ» توحید را، «إِقرأ» خالقیت را، «إِقرأ» ربوبیت را، «إِقرأ» آفرینش انسان از علق را، «إِقرأ» نیازمندی انسان به حکمت نظری و حکمت عملی را.

۱. سوره قیامت، آیه ۳۷.

۲. سوره انسان، آیه ۱.

آن‌گاه در مسئله تعلیم عناصر محوری را تبیین کرد. عنصر محوری در تعلیم متعدد است: یکی معلّم است یکی متعلّم است یکی برنامه‌های تعلیمی است یکی ابزار نشر معارف علمی است و یکی خود آن معلوماتی است که معلّم به این متعلّم با این شرایط تعلیم می‌دهد. وقتی خدا ربّ بود معلّم حتماً اوست، چون او ربّ است ربّ باید تربیب بعد تربیت را به عهده بگیرد. اگر بخواهد تعلیمی در جهان باشد تعلیم باید از همان ربّ باشد. ربّ اگر بخواهد تربیب کند تربیت کند تعلیم بدهد با یک برنامه منسجم عمیق سودمند تعلیم می‌دهد. آن برنامه عمیق سودمند را با ذکر اسمی از اسمای حسنای او، وصفی از صفات علیای او ذکر کرد فرمود: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾. در نوبت قبل به عرض شما رسید وقتی گفتند در فلان مدرّس اکرم دارد تدریس می‌کند یعنی درس کرامت می‌دهد، چه اینکه اگر گفتند در فلان مدرّس و در فلان کلاس مهندس یا طبیب یا ادیب یا مورّخ دارد تدریس می‌کند یعنی درس طبّ یا درس ادبیات یا درس تاریخ و مانند آن می‌دهد. اکرم وقتی که دارد تدریس می‌کند درس کرامت می‌دهد و کرامت یک علمی است که عمل را به همراه دارد و این نشانه تربیب و ربوبیت خدای سبحان است و انسان می‌شود مربوب و از مربوب بودن به مربّا بودن و تربیت یافتن منتقل می‌شود.

پس عنصر اولی که معلّم است اکرم است، عنصر ثانوی که متعلّم است وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است که به لطف الهی وضع او روشن است. ماده درسی تکریم است کرامت است آن معلّم می‌خواهد متعلّم را کریم کند پیروراند. تنها سخن از حکمت نظری نیست که خدا یاد بدهد چه هست و چه نیست، چه بود و نبود؛ سخن از حکمت عملی هم هست که چه باید و چه نباید. اخلاق است عظمت انسانیت در کرامت است که در سوره «انبیاء» همان طوری که قبلاً بیان شد وصف فرشته‌ها به عنوان ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ

بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ است که در زیارت «جامعه» امام هادی (سلام الله علیه) اهل بیت عصمت و طهارت (صلوات الله عليهم اجمعين) به عنوان «عِبَادِ اللَّهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۲ اینها شاگردان بلاواسطه و دست پرورده ذات اقدس الهی اند پیروان اینها و شاگردان اینها هم شاگردان مع الواسطه اند.

غرض این است اینکه فرمود: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» یعنی معلم خداست از یک سو، متعلم پیغمبر است، دو؛ درسی که داده می شود درس، درس کرامت است. کرامت جمع بین علم و عمل است جمع بین بود و نبود و باید و نباید است جمع بین اینکه در عالم چه هست و چه نیست و ما باید چه بکنیم و چه نکنیم است. چه بکنیم و چه نکنیم را از آن کسی می گیریم که شریک ندارد؛ آن که هست خداست آن که نیست شریک اوست و ما باید از او تربیت را و تربیب را فرا بگیریم.

بنابراین این چند جمله کوتاه اصل است که علم را و تعلیم را و تعلّم را تشویق کرد دستور داد بخوان یعنی یاد بگیر و مانند آن. معلم را مشخص کرد که خداست با وصف اکرم بودنش که جمع بین حکمتین است، آن که حکمت نظری را بلد است و از حکمت عملی طرفی نبرده است او کریم نیست، آن که بخوهد در راه حکمت عملی قدم بردارد و از حکمت نظری خبر ندارد طرفی نبسته است او به کرامت بار نمی یابد. کریم شدن مجموع حکمتین را فراهم کردن است و محور درسی این است. ابزار درسی هم مرکّب هست قلم هست کتابت هست به همه اینها سوگند یاد کرد «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۳ آن را که در بحث ها و آیات و سور دیگر سوگند یاد کرد اما آنچه اینجا مهم است بیان معلم است و آن خداست، بیان متعلم است و آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به تبع او جامعه انسانیت است، محور درس هم قرآن کریم است و قرآن کریم کتاب کریم است و کتاب کریم جمع بین حکمتین

۱. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۵۱۴.

۳. سوره قلم، آیه ۱.

است حکمت نظری و حکمت عملی و در حکمت نظری بیان توحید خالقیت است توحید ربوبیت است و مانند آن و در حکمت عملی که انسان باید کریم بشود و کریمانه به سر ببرد این است که نه بیراهه برود و نه راه کسی را ببندد. چون موحد است همواره از هست و نیست باخبر است که ربّ خداست و لاغیر، خالق خداست و لاغیر، مبدأ خداست و لاغیر، مرجع خداست و لاغیر، اینها باید است. در آن بود و نبود حرف خدا را باید گوش بدهد طغیان نکند برده و بنده باشد نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد.

اینها محور تعلیم و تعلّم است که بعد از اینکه اصل تعلیم و تعلّم را اشاره کردند معلم و متعلم مشخص شدند محوری درسی این است؛ لذا بدون فاصله بعد از بیان کردن اینکه ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ که وسیله نشر معارف است و در آن آیات هم به مکتوبات قلم سوگند یاد کرده است ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾؛ فرمود: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾. در این قسمت دو طایفه از آیات است: یکی اینکه خدای سبحان یک چیزهایی به انسان یاد می‌دهد که انسان نمی‌دانست؛ یکی اینکه خدای سبحان چیزی به جوامع بشری یاد داد و یاد می‌دهد که بشر از آن جهت که بشر است نمی‌تواند یاد بگیرد. تعبیر ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۱ ناظر به این مطلب دوم است؛ یعنی خدای سبحان یک سلسله مطالبی را می‌آموزاند که انسان مقدورش نیست، نه خودش بیندیشد می‌تواند به جایی برسد نه با دیگران طرح بحث کند می‌تواند جمعاً با مطلب عمیق بار یابند. این ﴿مَّا لَمْ تَكُونُوا﴾ این «کان»ی منفی این بار علمی را به همراه دارد؛ یعنی انسان آن نیست که از نزد خود این حرف‌ها را یابد بگیرد و بداند؛ چه اینکه به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾^۲ این یک بیان است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

یکی ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ یعنی قرآن حرف تازه آورده است در این صدد نیست که حالا اگر این مطالب قرآن نگفته باشد برای بشر ممکن نبود از جای دیگر یاد بگیرد؛ البته آن مطالب وحی ای همچنان سر جایش محفوظ است آن آیات سر جایش محفوظ است اینها مثبتین اند به اصطلاح، چون مثبتین اند تعارضی ندارند هم ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ هم ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛ هم می شود گفت که چیزی به انسان یاد داد که انسان قبلاً نمی دانست و هم می توان گفت چیزی به انسان یاد داد که نه تنها قبلاً نمی دانست بعداً هم اگر معلّم و حیانی نبود نمی توانست یاد بگیرد، اینها مثبتین اند هرگز تعارضی ندارند جمع و تخصیص و تقیید و اینها جایش اینجا نیست.

پس ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ اگر این آیه بود ممکن بود که این علم را بشر از جای دیگر هم یاد بگیرد؛ اما وقتی ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ آمده است یعنی جای دیگری نیست. آن گاه جمع بین این آیات و آیات اولیه سوره مبارکه «الرحمن» که در آنجا به این صورت آمده است: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ جمعش روشن می شود. در آنجا از رحمانیت خدا سخن گفته می شود که آن هم از یک نظر اسم اعظم است؛ لذا ﴿الرَّحْمَنُ﴾ صفت برای هیچ چیزی قرار نمی گیرد مثل «الله»، برخلاف سایر اسماء مثل «الرحیم» و مانند آن، آنها صفت قرار می گیرند و تابع می شوند، ﴿الرَّحْمَنُ﴾ تابع نخواهد شد. اول قرآن را یاد داد بعد انسان را خلق کرد یعنی چه؟ یعنی تا کسی از علوم قرآنی طرفی نبندد و موحد قرآنی نشود هستی او هستی انسانی نیست، یک هستی عادی دارد که به حسب ظاهر حیات حیوانی دارد بعد می خواهد به حیات انسانی بار یابد، برنامه آسمانی قرآن کریم انسان ساز است یعنی بعد از اینکه علم قرآنی آمده است جامعه می شود انسان و گرنه نظم عادی

این بود که بفرماید «الرَّحْمَنُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ». در اینجا سخن از بیان است در سوره «إِقْرَأْ» سخن از بنان. آن بنان و قلم و این بیان و سخن، اینها دو وسیله‌اند برای نشر معارف الهی.

در سوره «الرَّحْمَنُ» سخن از تعلیم قرآن است بعد سخن از خلقت انسان. اگر علم قرآنی نبود کسی انسان نیست و اگر علم قرآنی بود می‌شود انسان. اما در سوره مبارکه «إِقْرَأْ» سخن از خلق انسان ﴿مِنْ عَلَقٍ﴾ است بعد درباره اینکه این علق بخواهد به آن انسان واقعی بار یابد می‌فرماید: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ آن وقت شروع می‌کند به توحید، شروع می‌کند به پرهیز از طغیان، شروع می‌کند به عدل‌محوری و عقل‌مداری که ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى﴾ و این انسانی که گرفتار تقوا است به هر حال ﴿سَدَّعُ الزَّيْنَةَ﴾ با شعله جهنم سر و کار دارد.

نتیجه آنکه سوره مبارکه «إِقْرَأْ» از چند جهت محور تعلیم و تعلّم را بیان کرد؛ معلّم خداست متعلّم پیغمبر است مستقیماً و بعد جامعه بشری به برکت قرآن کریم، کتاب درسی قرآن کریم است و محور تعلیم قرآن کریم، تبیین خالقیت خدا تبیین ربوبیت خدا و تبیین خلقت انسان ﴿مِنْ عَلَقٍ﴾ و ترغیب به کتابت و فراگیری و پژوهش و تحقیق است از راه ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ که در بخش‌های دیگر این را به سه ضلع یک مثلث مشخص کرد مرکّب است و قلم هست و مکتوبات قلمی ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ اینجا هم همان کار را کرد. بعد از بیان خالقیت خدا و ربوبیت خدا و اینکه حتماً انسان باید در مدرسه خدا شرکت کند و در مدرسه خدا درس کرامت می‌دهند و کرامت جمع بین حکمتین است؛ آن‌گاه می‌فرماید که اگر این از مرز حکمت نظری تجاوز کند از مرز حکمت عملی تجاوز کند، نه به آن بود و نبود احترام بگذارد و نه به این باید و نباید حرمتی قائل بشود، خود را بی‌نیاز از آفریدگار بیندارد او طغیان می‌کند؛ چون وقتی در برابر کسی خود را مسئول نداند به میل خود و به هوای خود عمل می‌کند و می‌شود نظام، نظام جاهلی؛ چه اینکه در بخش‌های دیگر نظام جاهلی را معرفی کرد که فرمود اینها با مظنه عمل

می‌کنند ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾^۱ در بخش‌های حکمت نظری و اندیشه‌ای، ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۲ هر چه هوس و میل آنها بود عمل می‌کنند در بخش‌های حکمت عملی. در بخش‌های علمی گمان‌مدار هستند نه علم‌محور. در بخش‌های عملی هم هوس‌محور هستند نه عقل و عدل‌مدار، می‌شود آن و می‌شود جاهلیت و اگر کسی آن ربوبیت را و آن خالقیت را و آن کرامت را درست درک نکرد ﴿لَيَطْغَى﴾، برای اینکه خود را بی‌نیاز می‌بیند. وقتی برای خود یک پروردگار کریمی که معلّم اوست نشناسد، قهراً به میل خود عمل می‌کند. ﴿كَلَّا﴾ آن حرف‌ها نیست آن تفکرها و پندارها باطل است ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى﴾ اگر خود را - معاذالله - بی‌نیاز ببیند حرف‌های فرعونى را بزند ﴿لَيْسَ لِي مُلْكٌ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾^۳ یا آنکه در سوره «کَهِف» است ﴿مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾ به این پندارهای باطل بسنده کند می‌شود ﴿لَيَطْغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى﴾. بعد می‌فرماید یکی از چیزهایی که درس کرامت است و تو باید قرائت کنی و جامعه انسانی و بشری را به این علوم دعوت کنی مسئله معاد است که انسان ابدیتی دارد و هرگز از بین نمی‌رود کلّ مجموعه نظام سپهری دگرگون می‌شود ولی انسان از بین نخواهد رفت ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى﴾ و نمونه‌هایی از کسانی که در راه هستند، یک؛ بیراهه می‌روند، دو؛ در بخش بعدی ذکر می‌کند، سه.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره نجم، آیه ۲۸.

۲. سوره نجم، آیه ۲۳.

۳. سوره زخرف، آیه ۵۱.